ترجمه: مریم‌السادات منصوری
Translated by:
Maryam Mansouri
maryamansouri@gmail.com

برنارد لاسوس
تجربه‌ها و دغدغه‌ها در طراحی منظر

Bernard Lassus;
Experiments and concerns in landscape design

متن زیر گزیده‌ای از سخنرانی استاد «برنارد لاسوس» در ۴۷مین کنگره جهانی معماران منظر (۲۰۱۰) در شهر سوژو است. در این مراسم، برنارد لاسوس در سخنانی کوتاه به بیان ایده‌ها و رویکردهایش در طراحی پروژه‌های مختلف معماری منظر پرداخت.

باغ بازگشت در روشفور[1]

در سال ۱۹۸۲، مسابقه طراحی منظر پارک «طناب‌سازی سلطنتی» و مرمت ساختمان آن را برنده شدم. ایده اصلی طرح، زنده‌کردن پیوند تاریخی شهر با اقیانوس، از طریق این پارک و کارخانه طناب‌سازی بود.

در این پروژه، موفق شدم برخی جنبه‌های تاریخی شهر را به نمایش گذاشته و چشم‌اندازهای آینده‌اش را معرفی کنم. این شهر و انبار مهمات جنگی آن به دستور «لویی چهاردهم»[2]، به منظور تولید ناوهای جنگی توسط وزیرش «کُلبِر»[3] ساخته شد. انبار مهمات پیچ رودخانه «شرانت»[4]، نقطه‌ای استراتژیک برای ایمن ماندن از گزند ناوهای دشمن به شمار می‌رفت. هنگامی که در سال ۱۹۲۶، تسلط بریتانیای کبیر بر اقیانوس خاتمه یافت، انبار مهمات جنگی به طور کامل محو شد و کارخانه طناب‌سازی سلطنتی که توسط مهندس «بلوندِل» جایگزین آن شده بود نیز در جنگ جهانی دوم توسط آلمانی‌ها در آتش سوخت.

توجه به دو عامل تأثیرگذار "ارتباط تاریخی شهر با دریا" و "ورود گیاهان ناشناخته" در طراحی باعث شد که اجرای پروژه تا سال ۲۰۰۶ به طول انجامد؛ با خلق مسیری تودرتو[5] که در طول آن صادرات متنوع کشور توسط کشتی‌های اقیانوس اطلس به نمایش گذاشته شده بود، ارتباط تاریخی شهر روشفور با دریا را در اذهان زنده نمودم. رودخانهٔ شهر از اقیانوس دور بود، بنابراین مسیر مارپیچ به شکل موج‌هایی روی جریان ساکن آب رودخانه، تداعی‌کنندهٔ امواج اقیانوس است. با حرکت روی این مسیر، منظره‌ای از برج‌های آتش دیده می‌شود که در قرن ۱۸، در جای جای اقیانوس اطلس برای هدایت دریانوردان بنا شده بودند.

از بندر روشفور، افراد بی‌شماری مهاجرت کردند، خصوصاً به مقصد کانادا، به امید آنکه شهروند قارهٔ جدید شوند؛ از یک سو، هنگام بازگشت، کشتی‌ها خالی بودند، در نتیجه برای حفظ تعادل در مواجهه با طوفان، آنها را از سنگ پر می‌کردند و از سوی دیگر، گیاه‌شناسان از پادشاه اجازه واردات گیاه را گرفتند و گیاهان را در گلدان‌های کوچک حصیری روی عرشهٔ کشتی حمل می‌کردند. در پروژهٔ من، همان گلدان‌ها از جنس بتن ظاهر می‌شوند. برخی از این گونه‌های وارداتی مانند «لالهٔ ویرجینیا» اکنون در باغ «ورسای» وجود دارند. گیاه‌شناس معروف، «شارل پلومیه»[6]، روزی گیاهی ناشناس نزد لویی، حاکم شهر آورد و قرار شد برای آن نامی انتخاب کنند. بدین ترتیب نام آن، از نام شهر «بِگون»[7] اقتباس و گل «بگونیا» از آن تاریخ شناخته شد. امروزه بیش از صدها باغبان در حال کاشت انواع بگونیا هستند و بندر روشفور به «بندری زمینی»[8] بدل شده است.

باغ بازگشت در روشفور.
عکس : برنارد لاسوس.

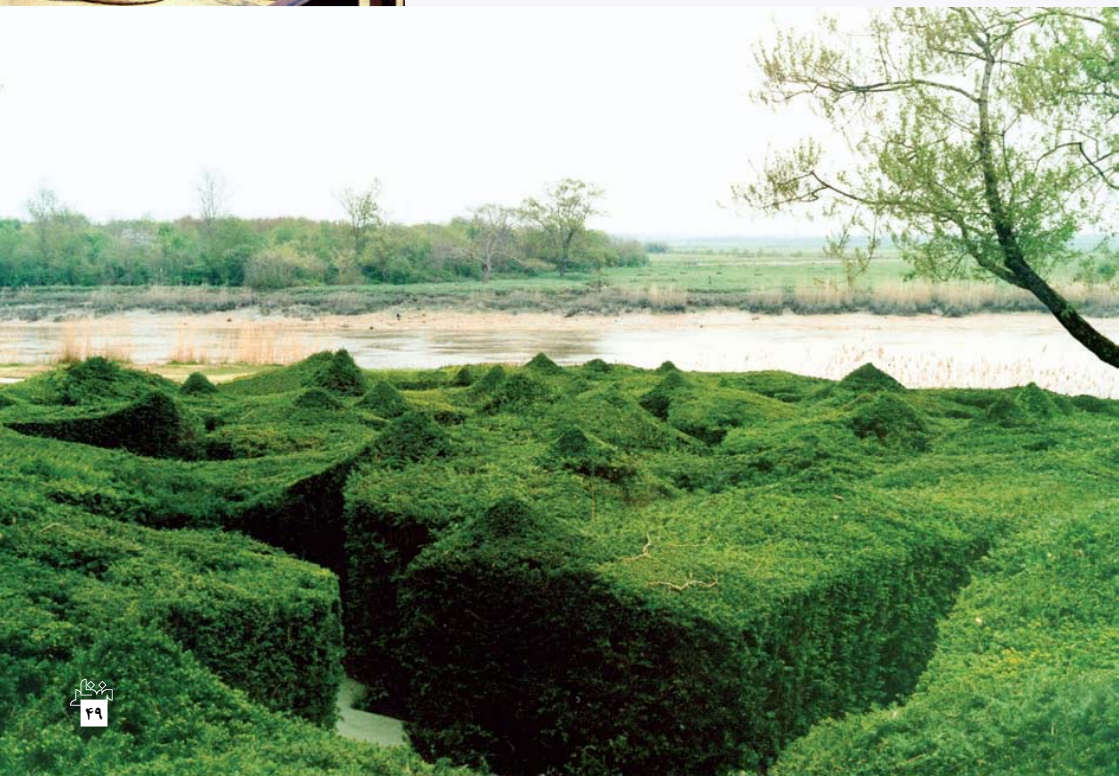

گذرگاه هوایی ایستر[9]

در شـهر "ایسـتر" واقع در جنوب فرانسه، دانش‌آموزان برای رفتن به مدرسه ناگزیر به عبور از بزرگراهی میان مدرسـه و مجتمع‌های مسکونی بودند که حتی اگر هنگام رفتن، آرام و از سرحوصله می‌رفتند، بعد از ظهرها، هنگام بازگشت به خانه، می‌دویدند و حوادث ناگوار بسیاری رخ می‌داد.

مسـئولان شهر ایسـتر از من خواسـتند گذرگاهی هوایی طراحی کنم. اما مسئله این بـود که دانش‌آموزان به ندرت از گذرگاه‌ها اسـتفاده می‌کنند، آنها دوسـت دارند بدوند و بـه سـرعت عبور کنند تـا آن که از تعداد نامشـخصی پله بالا رفته، مسـیری محصور و خسـته‌کننده را طی کرده و از پله‌های بی‌معنای دیگری پایین بروند. بنابراین به فکر آن افتادم که گذرگاهی طراحی کنم که ظاهر گذرگاه نداشـته باشد. از دید عمومی، گذرگاه هوایی چیسـت؟ «قوسـی متقارن که دو طرف یک خیابان را بـه طور هماهنگ متصل می‌کند؛ وسـیله‌ای واحد. بنابراین گذرگاه را دو تکه کردم : تکهٔ اول به شـکل یک صخره، تکهٔ دوم به شـکل نرده‌ای پر از گل و پروانه. صخره باید مصنوعی باشـد، زیرا از یک طرف نمی‌خواسـتم به عنوان طرحی «تأسف‌بار» تلقی شود و از طرف دیگر می‌خواستم بچه‌ها حتماً از آن اسـتفاده کنند. اکنون بیش از ۲۰ سـال است که از این جریان می‌گذرد و پل هوایی، همچنان مورد استفاده شهروندان ایستر قرار دارد. روزی در ویترین یک عکاسی، عکسی از عروس و دامادی دیدم میان صخره و نرده‌های پر از پروانه.

نام این پدیده «منظر نقد»[10] است؛ صخره‌ای که به هیچ وجه نمی‌بایست ظاهری حقیقی داشته باشد، بلکه می‌بایست مصنوعی باشد تا دقیقاً «نقد و تجدید نظر» را برساند.

بعدها، در سـال‌های ۱۹۸۹، پروژهٔ ملی احداث بزرگراه‌ها مطرح شـد و سرپرسـت بخش راه وزارت تجهیزات[11] از من خواست مشاور منظرین پروژه باشم. البته اکنون آن مدیریت عوض شده است، اما من هنوز در نقش مشاور منظرین بخش راه مشغولم. در کنار آن به صورت آزاد در ساماندهی "منظر راه" با شرکت‌های پیمانکاری بزرگراه‌ها در فرانسه همکاری می‌کنم.

منظر بزرگراه

نکته مهم در برخورد با بزرگراه‌ها، درمان زخمی است که آنها به وجود می‌آورند. باید چنان باشـد که شهر را نشـکافند[12]، بلکه از آن عبور[13] کنند. در این بین، زیرساخت‌ها نقش بسیار مهمی دارند و می‌بایست علی‌رغم روند مصنوع پروژه از طبیعی‌ترین حالت ممکن برخوردار باشند. ارتباط میان خاک‌برداری و خاکریزی باید طوری باشد تا امکان منعطف کردن حرکت‌های زمین، با استفاده از مجموعه‌های هنری، پل‌ها، آبنماها و ... فراهم شود.

اگر کاشت گیاهان از طرفی پاسخ به درخواست صحیح و بجای ساکنین کناره‌هاست، از طرفی دیگر باعث خوانایی مسـیرهای سواره می‌شود و از خواب‌آلودگی راننده‌ها نیز جلوگیری می‌کند. بزرگراه‌هایی که به شبکه‌های متعدد تقسیم می‌شوند، باعث توسعهٔ انواع جدیدی از منظر می‌شـوند. ما، یعنی جوامع، هنوز متوجه نیسـتیم که این شبکهٔ جدید، به طور کلی فرهنگ منظرین ما را تحت تأثیر قرار داده و تصاویری ناشناخته از کشورمان را در ذهن جایگزین خواهد نمود.

بزرگراه، نه تنها هیچ اشتراکی با «نظرگاه»[14] ندارد؛ نقطه‌ای که از آن، دید وسیعی بر شهر داریم، بلکه نظرگاهی متحرک نیز است. بسته به سرعت، بزرگراه باعث خلق نوعی ادراک خاص می‌شـود که اشیاء از ورای آن، مجموعه‌ای از حرکت‌های متناقض قلمداد می‌شود و از این روی با ابعاد جدیدی از سرزمین‌مان آشنا خواهیم شد.

حس نشـأت‌گرفته از این کشـف بصری، بـا میل "رفتن و از نزدیـک دیدن" کامل می‌شـود. به نظر می‌رسـد، برای وقوع صحیح این اتفاق، بایـد راهبردی قوی در مورد توقفگاه‌ها تنظیم شود. می‌بایست استراحتگاه‌های جاده‌ای، علاوه بر آن که به اتومبیل‌ها و سرنشینان خدمات ارائه می‌دهند، به نحوی مسافرین را بر آن دارند تا نه تنها بیش از زمان رفع خستگی، توقف کنند، بلکه به دورترها نیز بروند، یعنی آن جایی که خارج از محدوده دید بزرگراه باشد.

بـه این ترتیب، توقفگاه‌های جاده‌ای به مکان‌هایی خاص تبدیل می‌شـوند؛ باغ‌هایی از منظر سـرزمینی که باید کشـف شوند. سـختی کار در اینجاست که این محل‌های بین‌راهی، نباید فضاهایی برای اکتشـاف باشند، بلکه باید ویترینی باشند از آنچه که ما طراحان منظر می‌خواهیم مردم کشف کنند.

پل عابر پیاده در شهر "ایستر".
عکس : برنارد لاسوس.

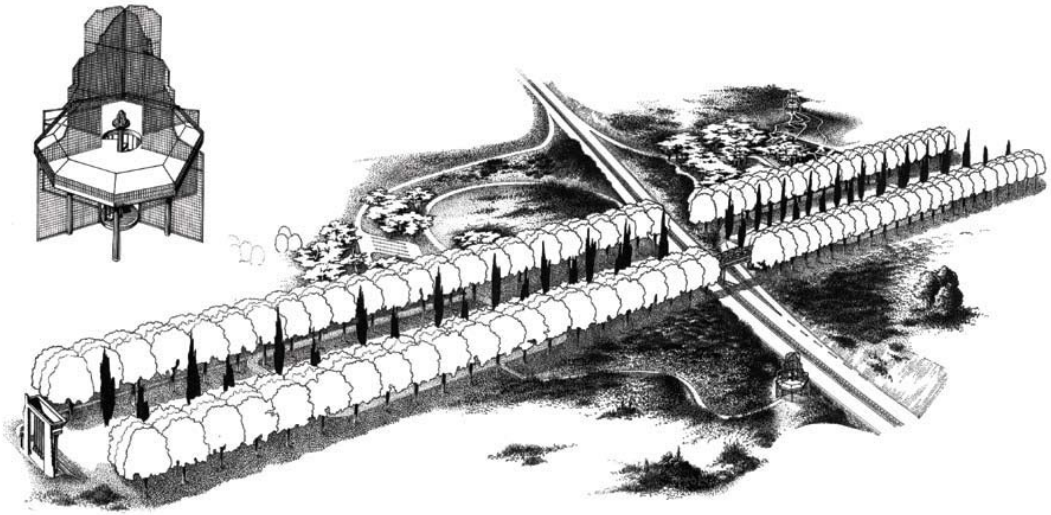

بزرگـراه "نیم- کاسـارگ".
عکـس و کروکـی : برنـارد لاسوس.

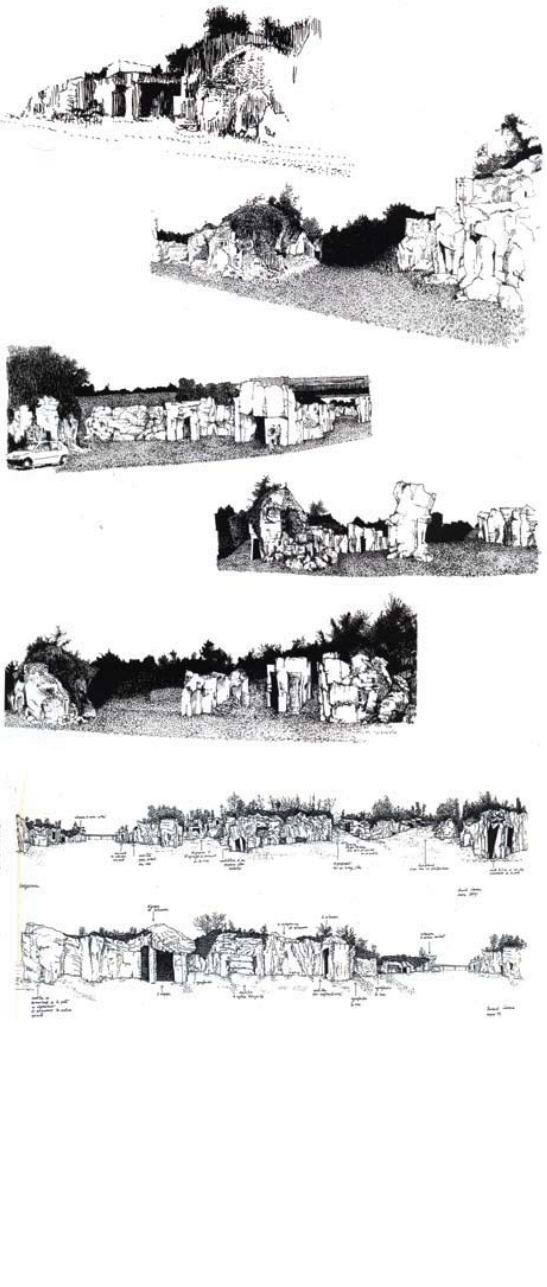

توقفگاه نیم-کاسارگ[۱۵]

هنگامی که شهردار شهر «نیم» طرح پروژه را دید، گفت : "شما برای شهر من پارک طراحی کرده‌اید!" در حقیقت همین‌طور هم بود. پروژه شـامل تعدادی آبنما، حوض و محوری به طول ۷۰۰ متر بود. شـهردار به من پیشنهاد کرد که ستون‌های تئاتر قدیم شهر را –که از سانحهٔ آتش‌سوزی نجات یافته بودند- و «نورمن فاستر» در طرح پروژهٔ «مدیاتک»ش از آنها استفاده نکرده بود، بکار گیرم. به این صورت، عنصری تاریخی در بطن توقفگاه جاده‌ای قرار گرفت.

نظرگاه‌هایی در پروژه طراحی شـد که یادآور عنصر شناخته‌شـده‌ای در شـهر بود : برج «مانی». مسـافرین می‌توانند از این نظرگاه‌ها پانوراماى شهر نیم را نظاره کنند. از داخل شهر نیز، این برج‌های نظرگاهی، قابل مشاهده است. این توقفگاه از سال ۱۹۹۰ پذیرای مسافرین و همچنین شهروندان شهر «نیم» است و به آن به چشم پارک شهری می‌نگرند؛ پارکی که باعث ایجاد ارتباط میان مسافرین و شهروندان اهل نیم می‌شود.

توقفگاه پیر دو کرازان[۱۶]

بزرگراه «آ.۸۳۷» از نزدیکی اسـتحکاماتی منسـوب به دورهٔ «رومَن» –که در ابتدا کسـی از وجود آنها مطلع نبود- عبور و مجموعه را احاطه می‌کند. هنگام تعیین حریم یکی از این سـایت‌های تاریخی، متوجه منظر صخره‌هایی پراکنده در محدوده شـدم. بنابراین، از مسئول بخش راه، اجازهٔ تراشیدن کناره‌ها را خواستم. به تدریج، استحکامات رومن ظاهر شـد. این عناصـر باعث گردید نوعی بازی«قایم باشـک» میان پلان اول؛ "منظـری صخره‌ای" و پلان زمینه؛ "منظری محلی"، شـهر قابل رویـت از بالای دره" خلق شود.

در سـال ۱۹۹۸ در این نقطه، توقفگاهی احداث شد که برای گردشگران و مسافرین امکان بازدید از سایر اسـتحکامات کشف‌شده را فراهم می‌کرد. پارکینگ اتومبیل‌های سبک، دایره شکل است؛ مسافرین می‌توانند در حالی که زیر سایبان مشغول استراحتند، با چشم چپ کودکان و با چشم راست اتومبیل خود را زیر نظر داشته باشند.

جریان گل لاله و نفوذ مینیمال

تکه‌ای کاغذ سـفید را به صورتی در عمق یک لالهٔ سرخ قرار می‌دهم که قسمتی از کاغذ بیرون و هیچ‌گونه تماسـی با گل نداشته باشد. پس از چند لحظه که آن را خارج می‌کنم، تغییر رنگ داده اسـت؛ صورتی روشـن. نوری که به لالهٔ سـرخ تابیده، هنگام عبـور از گلبرگ‌ها و برخورد با کاغذ، سـرخی آنهـا را منعکس می‌کند. اگرچه این گل ظاهراً همان اسـت که در ابتدا بوده، اما دیگر همان نیسـت و هرگز همان گل نخواهد بود. آیا می‌شـود به لاله‌ای نگریسـت و فراموش کرد که ایـن گل می‌تواند "حجمی از هوای صورتی، زرد یا بنفش کبود باشـد؟ بنابراین، شـناخت فیزیکی من از گل عوض شده در حالی که لاله، از لحاظ فیزیکی تغییر نکرده است. آیا این همین منظر نیست: شـناختی دیگر؟ شناختی متفاوت از آنچه که بتنی است، یا نوعی ادراک جدید از بتن به من می‌دهد؟

برای دخالت منظرین، نیازی به تغییر فیزیکی نیست. دخالت مینیمال عبارتست از : "بیان ابعاد احساسی متفاوت از آنچه اکنون موجود است".

باغ‌های معلق کولا[۱۷]

یکـی از آخرین پروژه‌هایم، طراحی تعدادی صفّه برای مدیریت بین‌الملل گروه کولا در دروازه پاریس، «بولونی بیلانکور»[۱۸] بود. درخواسـت‌های مدیر گروه کولا عبارت بود از نگهداری حداقل، پاسخگویی به درخواست‌های نهادهای محلی، «سبز بودن»، امکان اسـتفاده از فضای همکف هنگام برنامه‌ها که رو به یک صفّه باز می‌شـود. از مجموعهٔ درخواسـت‌ها، نکات زیر قابل برداشـت بود؛ «سـبز بودن» یا حداقل نگهداری؛ حذف گل‌های فصلی و درختانی که نیاز به هرس دارند و جایگزین کردن آنها با پرچین. برای صفّهٔ وسـیع همکف که در هنگام مراسم قابل استفاده باشد، کفسازی از چوب ساج به نظر عالی می‌رسـید. برای صفّه مجاور، صفحه‌ای مشـبک با ارتفـاع متغیر ۳ تا ۶ متر پیش‌بینی شـده بود و نوعی باغ میوهٔ مصنوعی شـکل گرفت. از روبه رو، این باغ میوهٔ انتزاعی، عنصر «خوانایی» صفّه به شـمار می‌آمد. اما کفسـازی چوبی برای جایگزینی طرح کاشـت، کافی نبود. اگرچه پرچین‌های باریکی از گیاهان واقعی به دید پلان اول

باغ میوه انتزاعی اضافه شد؛ اما از پنجره‌ها تنها با فضایی افقی و تخت، و در برخی نقاط با دیواره‌هایی عمودی مواجه می‌شدیم. آیا نمی‌بایست برای القای عمق، پلان اول قابل لمس باشد؟ قابل لمس به اندازهٔ لیوانی که میان انگشتان می‌گیریم؟!

در این‌جـا لازم می‌دانم توضیح مختصری در مـورد دو مفهوم «مقیاس ملموس» و «مقیاس بصری» بیان کنم. آنچه نزدیک است، آن است که قابل لمس با انگشتان است و در زمرهٔ "مقیاس من" (مقیاس انسانی) قرار دارد. نام آن را «ملموس» می‌گذارم چون از آنچه خارج از امکان دسـتیابی اسـت متمایز می‌شود؛ آنچه بصری می‌ماند، غیرقابل لمس و تنها با چشم قابل رؤیت است؛ «لمس بصری»[۱۹]

می‌مانـد فضای میـان پنجره و پرچین؛ پـلان اولی حجیم از گل‌هـای مصنوع...اما گل‌هایی باز هم قابل لمس‌تر و نزدیک‌تر...

کره‌هایی رنگارنگ یادآور دست‌هایی روی شیشه... کره‌هایی با ورق مینا...

اکنون، پلانی قابل لمس و رنگی و نه صرفاً بصری داریم، اما فضا همچنان تهی است. چه ویژگی‌ای ثبات یک باغ را تضمین می‌کند؟ یا چه عاملی اسـت که "ثبات" حقیقی یـک باغ را بـه آن خواهد داد؟ و یا چه عنصری حس جدیـدی از حضور را فرا خواهد خواند؟ شاید «اصواتی» که فضا را سرشار کنند :

صدای آب، صدای آبشـار؟ این آبشـار روی یک مجموعه از سطل‌ها می‌ریزد که به طور مایل در کنار هم قرار گرفته‌اند و به واسـطهٔ آن، آب آبشـار هنگام سـرازیر شدن، تولید صدا می‌کند.

و درختـان؛ آن‌ها اکنون اینجا هسـتند، فلزی، تک‌بعدی، سـیلوئت‌هایی در مقیاس بصری: دورتر، به شکل دیوارهٔ مشبک، سیلوئت‌هایی بریده بریده مقابل پرچین و معلق... آنهـا هم جابجا می‌شـوند و هم جایگزین... بله، البته؛ با تغییـر فصول قابل جایگزینی هسـتند. به این صورت، برای هر فصل، سـیلوئت درختانی در رنگ‌های مختلف، بهار، تابسـتان، پاییز و زمسـتان. فصل‌ها در پی هم می‌آیند و به این ترتیب «باغِ بازی‌های فصول» زاده می‌شود.

و بالاخره یک باغ : حجم‌های گل، آبشار، پرچین و...

اینجا، جای آن است که بازی دیگری به مجموعه افزوده شود : بازی «فرهنگ‌ها». اغلب بازدیدکنندگان درخت بلوط را می‌شناسـند، برخی شاید «لالهٔ ویرجینیا» را نیز تشـخیص دهند. با قدم زدن در باغ، شـناخت و دانش آنها از گیاهان و درختان محک زده می‌شـود. نوعی مسابقه برای نشان دادن اطلاعات؛ آن‌هایی که می‌دانند و آن‌هایی که نمی‌دانند.

اما بالاخـره نقطه‌ای لازم بود برای اینکه «سلسـله مراتب» میـان بازدیدکنندگان شکسته شـود. بنابراین، درختی خلق کردم که شـباهت آن به سایر درختان، حداقل ممکن باشـد، جزو مجموعهٔ درختان باشـد، اما مانند سـایر آنها، قابل شناسایی برای بازدیدکنندگان نباشد. این درخت چیست؟

جوامع ما دچار کمبود دخل و تصرف منظرین – به مفهوم قابل اسـتفاده بودن آن برای فرهنگ‌های متفاوت (چند فرهنگی بودن آن)- شده‌اند. فضاهایی که می‌توانند به این نقش اختصاص داده شـوند، ممکن است واضح باشند یا مبهم و کم و بیش همگی مسـیری به سوی «خیال»[۲۰] داشته باشند. دعوت به تفسیرها می‌توانند مبهم یا واضح باشند. از این مفهوم است که پیشنهاد «شکست فضا» زاده می‌شود؛ و خود نیازمند آن است که «قطعه‌های فضا» با نظمی دقیق درپی هم آیند[۲۱] و این در شرایطی است که اصول منطقی با ظرافت سازمان‌یافته باشند و تنوع از طریق تعبیهٔ «لحظه‌های شکست» (خروج از نظم) تأمین شده باشد.

برای اتمام سخن، تجربه‌ای را مطرح می‌کنم که می‌دانم همهٔ شما آن را چشیده‌اید. چاه، چه کسـی اسـت که تاکنون سـنگی در چاهی پرتاب نکرده باشـد، یخ‌زده و بی‌حرکت به انتظار برخورد آن با آب، فرو رفتنش و برخوردش با سایر سنگ‌های ته چاه نایستاده باشد تا عمق چاه را تخمین زند؟ چاهی که تاریکی آن، امکان دریافت عمقش را با ابزار بصری از ما دریغ می‌کند.

لحظه‌ای تصور کنید که صدای برخورد سـنگ نیاید، یعنی تا بی‌نهایت سقوط کند، تا ابد ...

آیا غیبت صدای برخورد سـنگ با ته چاه، نشـانی از «عمق بی‌نهایت» چاه نیست؟ سـنگ، شـاید به «غول دریاچه»[۲۲] (موجودی که در افسانه‌های اسکاتلندی در اعماق

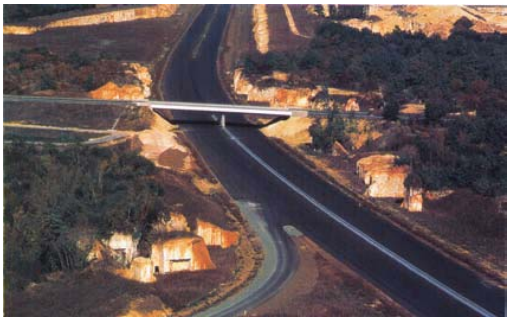

توقفگاه پیردوکازان و طراحی منظر بزرگراه شماره آ.۸۳۷.
عکس : برنارد لاسوس.

آب‌ها زندگی می‌کند) آسیب برساند؛ شاید به عمق کرهٔ زمین وارد شده و به میلیون‌ها سنگ دیگری بپیوندد که بر ابدیت می‌بارند؛ شاید هم باعث شود "حقیقت چاه"، عریان و خشمگین، سربرآورد.

ادراک غیبت غیرقابل درک صدای شوک، هر چه که باشد، برای جلوگیری از مواجهه با غیرممکن و پیامدهای آن، ذهن را ناگزیر به یافتن دلیلی عقلی یا رئالیسـت می‌کند: دروازه‌ای به «خیال شـاعرانه»[۲۳]، آنچه که من، نام آن را غیرقابل اندازه‌گیری نهاده‌ام. درست است که ما انسان‌ها، باید بیاموزیم تا از فردا حفاظت کنیم، اما پیش از آن، باید فردا را خلق کنیم (برنارد لاسوس) ■

پی‌نوشت

۱. Le Jardin des retours à Rochefort ۲. Louis XIV ۳. Colbert ۴. Charent
۵. Labyrinthe ۶. Charles Plumier ۷. Bégon ۸. un port de terre
۹. La passerelle d'Istres ۱۰. un Paysage Critique ۱۱. investissement
۱۲. Libérale ۱۳. Traverser ۱۴. Belvédère ۱۵. L'aire de repos de Nîmes – Cassarges
۱۶. L'aire de repos de Pierre de Crazannes ۱۷. Les jardins suspendus de Colas
۱۸. Boulogne Billancourt ۱۹. le tact optique ۲۰. Imaginaire
۲۱. un instant de rupture ۲۲. Loch Ness ۲۳. l'imaginaire poétique

منبع

• www.iflaonline.org

مأخذ تصاویر

آرشیو شخصی برنارد لاسوس

از نظـر برنـارد لاسـوس، مداخلـه در منظر به معنـی تغییر فیزیکی نیست، بلکه می‌تواند بیان ابعاد احساسی متفاوت نیز باشد از آنچه اکنون موجود است. امروزه جوامع ما دچار کمبود دخل و تصـرف منظرین در فضاها هسـتند. این فضاها ممکن است واضح یا مبهم و راهی به خیال داشته باشند. این رویکرد، در پروژه‌هـای کوچک و بزرگ وی تجلـی یافته و تجربه‌هایی غنی در بیان خیال‌انگیز منظر رقم زده است.

In Bernard Lassus point of view, The interference in landscape doesn't mean a physical change, but it also express broadest sense of what is exist in different way. Our nations face with lack of landscape manipulate in spaces in this way, these spaces might be obvious or obscure with imaginary concept. This approach, represent in his projects which are rich experiments in imaginary landscape expression.

باغ‌های معلق کولا.
عکس : برنارد لاسوس.